

میدانستند و یکاش این فکر تا با امروز در این مرز و بوم باقی مانده بود .

به همین جهت نمایندگان خارجی بهیچوجه نمی توانستند مستقیماً با روحانیون گفتگو یا مرادده داشته باشند . بدین سبب هر يك از سفرا يك مترجم ایرانی و یا لااقل مسلمان از مردم هند و عثمانی داشتند که آنان عضو لاینفک و بسیار مؤثر سفارت بودند . انگلیسها چون در آن زمان در هندوستان موقعیت خود را مستحکم کرده و از روز نخست که پادان سرزمین گذاشته بودند مسلمانان هند زودتر از طوایف دیگر با ایشان گرویده بودند ، لذا سفارت انگلیس در تهران برای اینگونه کارها در ایران مسلمانان هند را بر دیگران ترجیح می داد . در این موقع رابط سفیر انگلیس در تهران با مردم و دولتیان یکی از ایرانیان مهاجر به هند و سپس برگشته از آن سرزمین بنام «جعفر علیخان» بود ، که لقب «نواب» داشت . سفیر انگلیس از او خواست تا ملاقاتی بین او و حاج میرزا مسیح که محرک اصلی مردم تهران در واقعه قتل گریبایدوف بود فراهم آورد .

حاج میرزا مسیح مثل همه مردم آن روز ، هنوز فرنگی بخانه خود راه نداده و حتی بچشم خود ندیده بود . وقتی نواب باو پیشنهاد ملاقات با سفیر انگلیس را کرد ، او از این ملاقات امتناع نموده اما نواب با آن لهجه شیرازی شیرین خود ، وی را قانع کرد که هر طور است سفیر انگلیس را بخانه خود راه دهد و اسلام را از پشتیبانی نمایند . دولتی که حامی اسلامست محروم نکند . حاج میرزا مسیح مطلقاً از عادات و رسوم اروپائیان خبر نداشت و در این باب از نواب سؤالاتی کرد . نواب گفت : دشوارترین مسئله برای فرنگیان روی زمین نشستن است و این کار برای ایشان تکلیف شایسته . از طرف دیگر حاجی هم بهیچ قیمتی حاضر نمی شد صندلی را که در آن زمان علامت کفر بود ، اگرچه برای چند دقیقه باشد در خانه خود وارد کند . عاقبت قرار بر این شد که سفیر انگلیس روی پایه «ارسی» اطاق پذیرائی حاجی بنشیند .

شاید خوانندگان جوان ندانند ارسی چیست ؟ بطوریکه میدانیم در خانه های مجلل آن زمان در تمام طول طالارها و اطاق های مجلل ، چهارچوب بزرگی کار می گذاشتند

که بسته بطول تالارگاهی يك و گاهی سه تا پنج دهانه داشت . یعنی پنج درگاه از چوب درست کرده بودند و در بالای درگاه از دو طرف دو بدنه چوب شیشه کاری بود که در میان آنها فاصله بود و در هر درگاهی دری بود ، يك یا دو پارچه از طول در میان دو بدنه حرکت میکرد و بالا میرفت و پائین می آمد و بدینگونه بازو بسته می شد . این تالارها همیشه در طبقه دوم عمارت و از سطح حیاط بالاتر بود و از اندرون اطاق در پائین ارسی یا کثریف چوب بندی بود که بآن «هره» میگفتند و تا حدود ده پا تزرده سانتیمتر از کف اطاق ارتفاع داشت و در گاه ها را روی آن قراردادند بودند و ارسی ها را که پائین می آوردند روی آن قرار میدادند . در خانه های درجه دوم ارسی ها را بادت میکردند و بالا می بردند و روی چفتی که بسته می شد قرار می دادند . اما در خانه های اعیانی درجه اول ارسی ها با اصطلاح خودرو بود ، یعنی طنابی بلند داشت که بوسیله قرقره ای یا کثسر آن را که می کشیدند ارسی بالا میرفت و سر دیگر را که می کشیدند پائین می آمد ، و البته این بند همیشه آویزان بود . پیداست که تالار پذیرائی رو بقبله حیاط بیرونی حاج میرزا مسیح میبایست ارسی بالای خودرو داشته باشد . بپه حال عاقبت سفیر انگلیس چنانکه قرار بود در اول شب که هوای تاریک شده بود و مردم او را در راه نمیدیدند وارد خانه حاجی مسیح شده و پس از ادای تشریفات معمول آن زمان براهنمائی نواب روی «هره» یا با اصطلاح دیگر دست انداز ارسی نشست و بتوسط مترجم سرگرم جلب توجه و ربودن دل سنگ حاجی شد .

مکدو نالد در میان گفتگو و در حالیکه از همه جا بی خبر بود ، دید بند کلفتی پهلوی دست او آویزانست . شاید تصور کرده دستگیره ایست که هر کسی آنجا می نشیند بدست گیرد تا خسته نشود . بمحض اینکه آنرا بدست گرفته و محکم کشید ، ناگهان ارسی چوبی سنگین بر از شیشه های سفید و رنگارنگ از بالای تالار بر روی شانه او بشدت هر چه تمامتر فرود آمد و اگر در آن لحظه جمعی از نوکران حاجی مسیح و نواب و خود حاجی یاری نکرده بودند شاید ارسی برفق او فرود می آمد و جان بجان آفرین تلیم میکرد و بالا اقل شانه اش خورد میشد .

پیدا است که ضربت ارسی که برشانه‌اش فرود آمده بود ، حال مناسبی برای گفتگوهای سیاسی یاقی نگذاشت و او را بحال‌زار و گردن مجروح و پشت کوفته بسفارت بردند و چند هفته بمعالجه‌اش کوشیدند .

پس از این واقعه نواب هندی هرچه اصرار می‌کرد که سفیر بقیه برنامه را عملی کند و بدیدار چندتن دیگر از روحانیون متنفذ تهران برود و نقشه‌ای را که با آب و تاب بلندن نوشته و از آنجا دستور اجرا گرفته بود بیابان برساند ، سفیر انگلیس از ترس جان جرأت نمیکرد و حتی جدا معتقد بود که این واقعه اتفاقی نبوده و حاج میرزا مسیح تخصص در کشتن سفرا دارد ، چنانچه در عرض چند روز گریبایدوف را کشت . اما چون از لندن نامه‌ای رسید و گزارش نقشه‌ای را که سفیر طرح کرده بود خواستند ، بناچار او بار دیگر جان در کف گذارد و حاضر شد بدیدن سایر روحانیون برود ولی بانواب شرط کرد که مراقب جان او باشد تا حادثه‌ای روی ندهد .

این بار قرعه بنام حاج‌ملا باقر سلماسی افتاد . او که از آخوندهای دنیا دیده آن زمان بود ، در دستگاه دولت نفوذ فوق‌العاده‌ای داشت و رابط میان دربار تهران و علمای نجف بشمار میرفت و نواب هندی از او وقت گرفت و سفیر انگلیس ناچار باترس و لرز بسیار بیخ و خم بازار ارسی دوزهای امروز را بيمود و وارد خانه اعیانی و تالار مجلل حاج‌ملا باقر شد . حالا دیگر زمستان رسیده و هوا سرد شده بود و برخلاف روزی که او بخانه میرزا مسیح رفته بود ارسی‌ها را پائین کشیده بودند و جانی نبود که سفیر بر آن بنشیند .

پس از ورود وی بتالار خانه و انجام تشریفات مقدماتی سفیر انگلیس به اطراف نگرست و در گوشه‌ای از شاه‌نشین تالار که در عین حال صدر مجلس بشمار میرفت دستگاه عجیبی از چوب دید که آقا بشکل فلکه‌ای ساخته و روی دو پایه باز کرده بودند و در میان دهانه بالایش کتابی با صفحات باز قرار داشت . سفیر بدون اینکه بداند این «رحل» چیست و کتابی که بر روی آن گذاشته شده «قرآن» است ، بطرف آن رفت و کتاب را برداشته و بروی زانوی خویش گذاشت و خود در میان رحل نشست . پیدا است

در خانه آخوندی سالوس مانند حاج ملا باقر سلماسی که نان رباکاری مفرط خود را میخورد، وقتی فرنگی نجس دست بقرآن بزند و آنرا بردارد و روی زانوی خود بگذارد و بجای آن بنشیند، چه واقعه ناگواری روی میدهد.

این بود که آخوند بهیچوجه نتوانست در حضور نوکر و محرر و کسانی که در اطلاق بودند تحمل این حادثه را بکند و با همه احتیاجی که بملاقات سفیر انگلیس داشت مجبور شد قرآن را با کمال شدت از دستش بگیرد و او را با خشونت تمام از خانه خود بیرون نماید.

در نتیجه بروز واقعه جدید سفیر انگلیس نامدتی از رفتن بخانه روحانیون اعتنا داشت. ولی وصول دستورات پی در پی از لندن و اصراری که حکومت هندوستان در برقراری رابطه بین سفارت و روحانیون داشت سرانجام «مکد نالد» را مجبور ساخت که خود را برای ملاقات با شیخ صدرالدین محمد تبریزی آماده کند. این شیخ معروف بداشتن رابطه حسنه با اعیان و حتی حضور در مجالس بزموعیش و نوش و ساز و آواز آنها بود ولی با روسها دشمنی و عناد سختی داشت و چون قسمتی از املاکش جزو خاک روسیه شده بود، قبل از آغاز جنگهای دوم ایران در روسیه داوطلب رفتن بعثیات و گرفتن حکم جهاد و فتوای شرعی جنگ با روسها گردید. بدهمین جهت بمحض مراجعه نواب هندی بدون هیچ قید و شرطی حاضر بملاقات شد و حتی کرسی کوچکی در گوشه اطاق برای جلوس سفیر آماده کرد و روی آنرا بالحاف و قالیچه پوشانید. در اولین ملاقات بین نواب و شیخ، چون نواب باو گفته بود که مکدونالد در هند مأموریت داشته و عادت بجای خوردن دارد، بلافاصله دستور تهیه چای را داد در حالیکه در آن موقع چای در ایران رواج زیادی نداشت.

سرانجام در شب موعود و در تاریکی محض سفیر وارد خانه شیخ صدرالدین شد و چنانکه قرار بود او را در صدر مجلس روی کرسی جای دادند و بلافاصله يك كاسه كوچك چای و نبات برایش آوردند. منتهی چون در آن ایام نوشیدن چای در ایران معمول نبود و فقط در دکانهای عطاری «چای سبز» میفروختند نوکر شیخ مقداری چای سبز خرید و

بادم کردن و ریختن در کاسه، وسائل پذیرائی از سفیر را آماده کرد. مکتوبالده که شیفته و فریفته صحبت‌های گرم و شیرین و دلچسب شیخ شده بود بدون توجه کاسه چای سبز را سرکشید و خستگی راه پیاده و کوجه‌های تاریک و پر پیچ و خم بازار تا نزدیک اما مزاده بعضی را با نوشیدن چای رفع کرد. بیداست که چند ساعت بعد از مراجعت سفیر به عمارت سفارت چه حالتی با و دست داد. زیرا بطوریکه میدانیم چای سبز از قدیم الایام بعنوان مسهل قوی در ایران مصرف میشده است. سفیر انگلیس هم که از همدجا بی‌خبر بود کاسه چای گرم و نبات را سرکشید ولی از چند ساعت بعد گرفتار اسهال شدیدی شد بطوریکه یک هفته در رختخواب ماند و بدین ترتیب سومین ملاقات او با روحانیون بدون نتیجه انجام گرفت.

اما ملاقات‌های بعدی سفیر انگلیس نتایج بسیار خوبی ببار آورد و از آن پس بین سفرای انگلیس و بعضی از ملایان و اهل عمامت گفتگوها و اقداماتی در جریان بود.<sup>۱</sup>

<http://www.cherabayadkard.com>

۱ - تفصیل این سه ملاقات وزیر مختار انگلیس را دانشمند فقید، سعید نفیسی در هشتمین سالنامه دنیا نوشته‌اند.

## میرزا مسعود گرمرودی انصاری

<http://www.chobrayadkard.com>

گرفتن «رشوه»، «مقرری و حقوق»، و «تعارف و پیشکشی‌های منظم» که بتدریج بصورت استمرار و «وظیفه» درمیآید، تنها از طرف انگلیسها معمول نبود، بلکه رقبای آنها یعنی روسها نیز دست کمی از آنان نداشتند و همان شیوه را دنبال میکردند.

متأسفانه باید اقرار کرد که در دوران حکومت قاجاریه و بعد از آن عده‌ای خود فروش و فرومایه وجود داشته‌اند، که انواع رشوه، مقرری و تعارف را از جانب هردولت خارجی قبول میکردند. اینان بیشتر کسانی بودند که باشخص سفیر و یا با سایر دیپلماتهای خارجی در ایران و کشورهای جهان ارتباط داشتند و هدف نمایندگان خارجی نیز بیشتر معطوف بدستگاه سیاسی ایران و کسانی بود که با سفارتخانه‌های اروپائی سروکار داشتند، ندهمه دیوانیان. بدین لحاظ خارجیان فقط از میان ایندسته از مأموران دولتی «مواجب بگیر»، «خبر چین» و «عامل» پیدا میکردند.

سرجان کمبل وزیر مختار انگلیس در تهران، در تذکره ۲۱ صفحه‌ای که برای جانشین خویش «سرایس» نوشته، شرحی راجع بمیرزا مسعود سومین وزیر امور خارجه ذکر کرده که بسیار جالب بنظر میرسد. کمبل درباره این شخص می‌نویسد: «... مرحوم عباس میرزا نایب‌السلطنه بخود من گفت که میرزا مسعود سالی دوهزار دوکات از روسها پول می‌گیرد...»<sup>۱</sup>

شاید بکار بردن کلمه (دوکات) که واحد پول رایج هلند در آن زمان بود در گزارش وزیر مختار وقت انگلیس در ایران اسباب تعجب باشد. لیکن این نکته را باید تذکر داد که از دو قرن پیش از آن هلندیها وارد آسیا و آبهای خلیج فارس شده بودند و تجارت هلندی در ایران بدادوستد اشتغال داشتند و به همین جهت (دوکات) یعنی پول طلای هلند در سراسر ایران رایج بود و چون دارنندگان متهم نمیشد که از روسها، انگلیسها یا سایر بیگانگان رشوه گرفته، لذا «حقوق دهندگان» ترجیح میدادند که بعوامل و مستمری بگیریان خود «دوکات» هلندی بدهند.

[p://www.chebayadkard.com](http://www.chebayadkard.com)

سرجان کمبل بدنبال این نقل قول از عباس میرزا، اضافه میکنند «... در سفر جنگی عباس میرزا بخراسان، میرزا مسعود باروسها مکاتبه دائمی داشت و جریان حوادث را بآنها خبر میداد، یعنی جاسوسی میکرد...»<sup>۱</sup>

در تائید تذکریه کمبل، میرزا حسینخان آجودانباشی که بدستور محمد شاه برای مذاکره با اولیای دولت انگلستان، بلندن رفته بود، ضمن شرح مذاکره خود با لرد پالمستون وزیر امور خارجه این کشور مینویسد: «... سؤال لرد پالمستون یکی این بود که وزرای دولت علیه ایران از دولت روسیه مواجب و مقرری دارند و امورات را کلا بخواهی آن دولت میگذرانند. جواب گفتم که قرار مملکت داری و سلطنت دولت علیه ایران مثل دولت انگریز به صلاحیت وزرا و جمہور نیست بلکه جمیع اوامر و نواهی بحکم و فرمان پادشاهی روحنا فداء بوده از وزرا و امناء احدی را یارای آن نخواهد شد که تواند دخل و تصرف نماید و دیگر پیشکار بزرگ در دولت علیه که عمده احکام بتوسط ایشان جاری میشود جناب جلالت نصاب فخر الاسلام قبله الانام حاجی میرزا آقاسی سلمه الله تعالی هستند محض قوام دین و ملت متحمل زحمت شده اند ابدأ بمال دنیا احتیاج و اعتنا ندارند و تا امروز از سرکار شاهنشاه عالم پناه ولی نعمت خود خلداله ملکه و سلطانه نیز مواجب و منصب و مرسوم و لقب قبول نکرده اند تا بدولت دیگر چهرسد. همچنین جناب میرزا مسعود وزیر امور خارجه دولت علیه از حکومت و مرحمت شهریاری علاوه بر اخراجات خود مواجب و مداخل داشته مطلقاً احتیاج

ندارند که از دولت خارج پول گرفته بدولت خود خیانت نمایند اسناد چنین نسبت  
 بچنین اشخاص محترم افشای محض بوده از بابت بی انصافی است و اگر فرضاً اعلیحضرت  
 امپراطور اعظم دولت بهیه روسیه از راه دوستی و معیت بادولت علیه تعارفی  
 نامو واجب و انعامی بیکی از نوکران دولت علیه بدهند خلاف معاهده میانها  
 و شما نخواهد بود ...»

میرزا حسینخان آجودانپاشی چون میدانسته که میرزا مسعود از دولت روسیه  
 پول میگیرد، برای اینکه از قبح این عمل زشت بکاهد گرفتن پول را (تعارف)،  
 (موجب) و (انعام) از جانب دولت و پادشاه روسیه دانسته و آنرا زشت و خلاف معاهده  
 بین دول شمرده است. و بعلاوه چون نمیتوانسته است گرفتن پول و مقرری را از طرف  
 میرزا مسعود تکذیب کند، او را به میرزا ابوالحسن خان ایلچی در همین وزیر امور خارجه  
 ایران که مدت سی و پنجسال از انگلیسها مقرری میگرفت، مقایسه کرده، و برای  
 اینکه به صدر اعظم انگلیس بگوید که شما هم بوزیر امور خارجه ایران رشوه میدادید  
 در همین ملاقات بوی اظهار میدارد: «چنانکه دولت بهیه انگلیس آنگریز مدت بیست  
 سال متجاوز و کمایش است که به میرزا ابوالحسن خان وزیر امور خارجه سابق دولت  
 علیه موجب میدهند و تا امروز هیچ دولت اینمعنی را بدولت علیه بحث نکرده است...»  
 یکصد و بیست و پنجسال بعد از گزارش کمبل و آجودانپاشی، عباس اقبال دانشمند  
 فقید مینویسد: «... پس از مراجعت هیأت اعزامی عباس میرزا به روسیه برای عذر  
 خواهی از قتل گریبایدوف، امیر نظام زنکند و میرزا مسعود انصاری، پیش از همه به  
 روسیه و امپراطور روس اظهار تعلق آشکار مینمودند. در ماه شعبان ۱۲۵۱ هـ. ۱۸۳۶ م.  
 محمد شاه امیر نظام را از تبریز به تهران احضار کرد. همه تصور میکردند که او جانشین  
 میرزا ابوالقاسم قائم مقام خواهد شد. امیر نظام شبی هیئت نمایندگان انگلیس و روس  
 را در طهران به ضیافت عظیمی دعوت کرد. در این ضیافت میرزا مسعود گمرودی وزیر  
 دول خارجی و میرزا ابوالحسن خان شیرازی سابق الذکر را هم دعوت کرده بود. موقعیکه

۱- نسخه خطی سفرنامه آجودانپاشی ص ۲۰۰ تا ۲۰۴ - این سفرنامه بکوشش و همت

و مقدمه بسیار جامع و محققانه محمد شیری در دست چاپ است.



نوشیدن جام شراب و گفتن سلامتی آغاز شد ، امیر نظام در نوشیدن جام خود ، سلامتی نیکلا امپراطور روسیه را مقدم بر پادشاه انگلیس بلند کرد . این امر برای وزیر مختار انگلیس ناگوار آمد و به امیر نظام گفت «ای کاش جنابعالی لندن را هم مثل پترزبورگ دیده بودید ، و چون امیر نظام پیوسته عجایب و تنعمات پترزبورگ را به رخ حاضران می کشید ، الس باو گفت «خویست که او (میرزا مسعود) از عجایب و لذایذ پترزبورگ فقط یادوستان نقل صحبت بدارند ، سپس فردای آنروز الس رسماً مراتب گله خود را از این پیشامد به امیر نظام و میرزا مسعود نوشت و ایشان را در این راه ملامت کرد .<sup>۱</sup>

باوجودی که عباس میرزا نایب السلطنه و قائم مقام میدانستند که میرزا مسعود مزدور بیگانگان است ، معذلت او را معزول نمی کردند . علت این امر وابستگی او به خانواده فتحعلی شاه بود . بطوری که در تواریخ نوشته اند ، فتحعلی شاه از همسر یهودی خود که بنام ( مریم خانم ) بود و پس از ازدواج بدین اسلام مشرف شده بود ، دختری داشت که شاه باو لقب ( ضیاء السلطنه ) داده بود .

ضیاء السلطنه زشت رو ، کوتاه قد ، بدقواره ، لوس و بدخوی بود . این خانم بعلت داشتن این صفات ناچهل و پنج سالگی شوهر نکرد ، یعنی کسی حاضر نبود با او سر بکند و او را بگیرد .<sup>۲</sup>

<http://www.chobayadkard.com>

- ۱- میرزا تقی خان امیر کبیر (به نقل از ص ۲۰۷ از سفرنامه اسنوارت) ص ۱۰۶
- ۲- ناصر خدایار نویسنده و مترجم معاصر که خود یکی از بازماندگان این خانواده است ، درباره ضیاء السلطنه مینویسد :

و در سلسله مقالات دوست ارجمند آقای اسمعیل رائین تحت عنوان «حقوق بگیران انگلیس در ایران» مطالبی درباره خانم ضیاء السلطنه نوشته شده بود که جا دارد چند کلمه ای درباره آن توضیح بدهم .

بخلاف آنچه آقای رائین نوشته اند خانم ضیاء السلطنه بانویی عامی و عادی نبوده است و بعلت عوش و استعداد و برخورداری کامل از هنرهای مرسوم آن زمان یکی از دختران موگلی دربار سلطنتی فتحعلی شاه بوده است و بزرگان علم و ادب آن زمان همواره ویرا میستودند و خواستارش بودند .

خانم ضیاء السلطنه جد مادری این جانب است و از طرف دیگر خانواده های مسعود انصاری ،

با وجودیکه عده‌ای از مورخان ضیاء السلطنه را صاحب چنین صفاتی میدانند ، با اینحال شاهزاده احمد میرزا عضدالدوله که خود از خاندان قاجاریه است در باره ضیاء السلطنه مینویسد : «پوشاه بیگم خانم ملقب ب ضیاء السلطنه از بطن مریم خانم متولد شدند . ضیاء السلطنه را مهد علیا والده خاقان در نزد خود نگاه داشته بود بعد از فوت مهد علیا جوهر و اسباب تجمل آن مرحومه ب ضیاء السلطنه داده شد تمام دستگاہ او از حرم خانه خارج و جداگانه بود از طویله و قرآش خانه و غیره نوکرهای معتبر داشت از آن جمله شعبانعلی خان وزیر ضیاء السلطنه در آن زمان از خوانین بسیار معتبر بود ، خاقان مغفور منتهای محبت را ب ضیاء السلطنه داشت در تحریر و تقریر یگانه بود ، بمقتضای الاسماء تنزل من السماء لقبش نمونه از حسن منظر و جمال او بود . دستخطهای خاقان مرحوم را مینوشت و بخصوص نوشتجات محرمانه بهر کس مرقوم میشد بخط ضیاء السلطنه بود . نسخ را خوش مینوشت ، مصاحف و کتب ادعیه و زیارات متعدد نوشته است . عموم برادرها از او احترام تام میکردند . ولیعهد مرحوم (عباس میرزا) این بیت

انتظام ، میرفندرسکی نیز همین نسبت را با مرحوم ضیاء السلطنه دارند .

در موزه قم ، یک جلد کلام الله مجید موجود است که بخط مرحوم ضیاء السلطنه می باشد . همچنین نقاشی‌ها و خطوط تذهیب کاری شده‌ای از این بانوی فاضله و هنرمند باقی مانده است که هر کدام دارای ارزش هنری فراوان می باشد . . . غیر از این توضیح دفاعی که میتوانم بکنم درباره زیبایی این بانواست . بید بنظر می رسد که از یک مادر زیبا و پدیری خوش قیافه ، دختری بوجود آید که بقول آقای رابین چنان زشت روی و بدقیافه باشد که شوهری برایش پیدا نشود . خاصه آنکه نواده های ایشان نیز چندان زشت بنظر نمی رسند .

من از جد مادری خود از این زاویه دفاع میکنم ، و بقیه دفاع در باره وزیرای خارجه قدیمی ، بحق به عهده جناب آقای عبدالحمید مسعود انصاری ، جنابان آقایان نصرالله و عبدالله انتظام و میرفندرسکی و دیگران است که هر کدام به حسن شهرت درستی و پاکتی مورد قبول عامه هستند .

وقایع نگاری تاریخی ، امریست حساس و دقیق و امیدوارم دوست و همکار گرامی آقای رابین اگر در هر مورد نفی میکنند ، لااقل در زیبایی و شایستگی بانوان با شخصیتی چون ضیاء السلطنه تردید نرمایند .

با تشکرات - ناصر خدایار

را فرموده و بضیاء السلطنه نوشته اند :

ای ضیاء السلطنه روحی فداک

صد گریبان کردم از هجر تو چاک

خاقان مرحوم فرموده :

نور چشم من ضیاء السلطنه

یکشبه هجر تو بر ما یک سنه

در جشن میلاد خاقان همه ساله حضرت سلطنت و حرمخانه و تمام شاهزادگان ذکوراً و انثاً مهمان ضیاء السلطنه بودند. یک پارچه جواهر ممتاز هم بضیاء السلطنه در این روز مرحمت میشد وجه معینی برای بازی و اشتغال شاهزادگان تحویل ضیاء السلطنه بود که بطور مراجعه قرض می گرفتند. سفرأ و حضراً همیشه ملتزم حضرت بود قصاید و اشعاری که گفته میشد در خدمت خاقان مرحوم قرائت میکرد. اگر توسط شفاعتی میکرد با

آنکه بی شبهه قبول درگاه میشد از بابت مناعت جانبی که داشت هیچ وقت خواهشی نمیکرد و در عهد سلطنت خاقانی هر کس بخواستگاری او آمد تمکین ننمود تا بعد از رحلت خاقان ضجیعہ حاجی میرزا مسعود وزیر امور خارجه شد شبی که از حرمخانه بیرون میرفت مرحوم شاهنشاه خلد جایگاه محمد شاه بدیدن ضیاء السلطنه تشریف فرما شدند تمام شاهزادگان ناخانه وزیر امور خارجه با تفاق و احترام ایشان رفتند. وقتی



خانم ضیاء السلطنه

که مرحومان حاجی میرزا آقاسی و میر مهدی امام جمعه اعلیٰ اله مقامه برای اجرای عقد آمدند خود ضیاء السلطنه از عقب پرده صحبت و احوالپرسی از آنها مینمود. بحاجی میرزا آقاسی گفت چون شما از عرفان دم میزنید و از طرف حاجی میرزا مسعود و کالت دارید وکیل من هم باید میرزا نصراله صدر الممالک اردبیلی باشد که سالک طریقت است.

ضیاء السلطنه طبع موزون و شعرهای لطیف داشت .<sup>۱</sup>

نویسنده تاریخ عضدی سپس در توصیف تسلط ضیاء السلطنه در شعر و ادب مینویسد:  
 « برویز میرزا نیرالدوله که در اوقات فراغ خاطر و بزم نشاط ساقی خاقان مغفور بود  
 وقتی سر برهنه جامی به حضرت خاقانی پیمود و در نظر پادشاه بسیار مطبوع افتاد این  
 مصرع را در حق او فرمایش نمودند «قدح در کف ساقی بی حجاب». ضیاء السلطنه اشاره  
 شد که او مصرع دیگر را عرض کند مر تجلا عرض کرد «سهیلی است در پنجه آفتاب» که اگر  
 این مصرع از دیگران هم باشد ضیاء چنان آنرا بموقع خوانده که حق او اولی از  
 دیگرانست. نیز طبق همان تاریخ عضدی بعد از وصول خبر مرگ عباس میرزا نایب السلطنه  
 فتحعلی شاه بعدی مغموم و مهموم شد که چندین روز عزادار گردید و سه شبانه روز احدی  
 از شاهزاده‌ها و از زنها و دخترها و عروس‌ها و هیچکس را بحضور خود راه نداد فقط آخوند  
 طالقانی در این روزها برای شاه کتاب میخواند و ذکر مصیبت میکرد و شبها بجز مادر  
 شعاع السلطنه حاجیه استاد جده ایلخانی و از دخترها فقط ضیاء السلطنه که بعضی  
 توشجات محرمانه را میباید بنویسد کسی در حضور شاهنشاه نبود .

با وجودیکه «احمد میرزا عضدالدوله» و سایر مورخان قاجار، بدین ترتیب در  
 باره زیبایی و کمال و سواد ضیاء السلطنه داد سخن داده‌اند، با اینحال معلوم نیست چرا  
 او تاسی و هفت سالگی و یا بقولی چهل و پنج سالگی شوهر نکرده است؟ شاید چون مادرش  
 هم یهودی بوده کمتر کسی باز دواج با او رغبت داشته است. اما میرزا مسعود که جاه طلب  
 و بول پرست بود، این فداکاری را کرد تا بوسیله ازدواج با ضیاء السلطنه قرب و منزلت  
 مصنوعی در دستگاه حاکمه برای خود دست و پا کند. پس از این ازدواج میان درباریان  
 و فتحعلیشاه حکایت‌هایی رواج یافت. از آن جمله می‌گفتند «میرزا مسعود ممسک و بخیل  
 طماع با یهودی زاده‌ای ساخت و پاخت کرده و می‌خواهد صاحب مقام شود.»

۱- تاریخ عضدی شرح حال زنان، دختران و پسران و توادر احوال فتحعلی شاه در  
 طول عمرش میباشد که در شعبان ۱۳۰۶ در بمبئی بچاپ رسیده است. اخیراً در ایران نیز  
 تجدید چاپ شده است.  
<http://www.chebayaadkard.com>

بهر حال عباس میرزا اعتنائی بمیرزا مسعود نمی کرد ، قائم مقام از او بدش می آمد و او را مردی مزور و متقلب میدانست و حتی نمیخواست که برای عذر خواهی از قتل گریبا یندوف ریاست منشیگری هیئت اعزامی ایران به تغلیس برود . بعد ها که قائم مقام بصدارت محمد شاه رسید ، اجازه نداد که میرزا مسعود بتهران بیاید ، و او را بمشهد فرستاد . اما پس از کشته شدن قائم مقام بود که آن عالی جناب بطهران بازگشت و به فشار روسها وزیر امور خارجه ایران شد .

اکنون بد نیست شمه ای از احوال میرزا مسعود را بامختصری **نخستین مأموریت** از آنجه که او در دوران وزارتش انجام داده شرح دهیم : میرزا مسعود ، پسر میرزا عبدالرحیم گرمرودی ایشلقی است که خدمت دیوانی او بر اثر مختصر آشنائی با زبان فرانسه آغاز میشود . جریان بدینقرار بوده است که در دوران سلطنت فتحعلیشاه نامه ای از ناپلئون امپراطور فرانسه برای شاه ایران رسید که هیچکس در تهران نمیتوانست آنرا بخواند زیرا کسی زبان فرانسه بلد نبود . یکی از ارامنه داوطلب شد که نامه شاه ایران را به بغداد ببرد و آنرا بفارسی ترجمه کند و برگرداند . بر اثر انتشار این خبر میرزا مسعود بارو میه رفت و نزد مبلغین یسوعی فرانسوی بآموختن زبان فرانسه پرداخت بطوری که بعداً تا حدی توانست بآن زبان تکلم کند و چیز بنویسد . مجتبی مینوفی ضمن بحث در باره اولین محصل ایرانی در نزد فرانسویها مینویسد : «یکی از صاحبمنصبان انگلیسی که او را [ میرزا مسعود ] میشناخته است میگوید میرزا مسعود که نزد هیئت انگلیسی فرانسوی درس خوانده ، خوب فاضل شد و در ادبیات فرنگی پیشرفت کرده است ...»<sup>۱</sup>

بدین ترتیب میرزا مسعود برای خاطر دانستن همین چند کلمه فرانسوی شناخته شد و درصدد یافتن مقام و منصبی برآمد . نخستین مقامی که بدست آورد منشیگری عباس میرزا بود . در شعبان ۱۲۴۴ هـ - ۱۸۲۸ م که خبر قتل گریبا یندوف بتبریز رسید ، عباس میرزا عده ای از منشیان خود و از جمله میرزا مصطفی ،

میرزا مسعود ، میرزا صالح شیرازی و میرزا تقی ( امیر کبیر بعدی ) را به تفلیس نزد ژنرال پاسکویچ فرمانده قوای روسیه در قفقاز فرستاد تا او را از حقیقت جریان قتل گریبایدوف مطلع سازد . مأموریت این چهار نفر « ذکر وقایع و علل قتل » و همچنین اظهار خیر عزیمت محمد میرزا ( محمد شاه بعدی ) فرزند ارشد عباس میرزا نایب السلطنه و میرزا ابوالقاسم قائم مقام بروسیه بود . یکماه پس از ورود این سه نفر به تفلیس و مذاکرات مقدماتی که بعمل آمد ، نمایندگان ایران مطلع شدند که اولیای روسیه گناه حادثه و قتل سفیر خود را ناشی از غرور و تعصب گریبایدوف میدانند و اعتراض شدیدی که موجب بروز عواقبی باشد ندارند . بدین لحاظ و با در نظر گرفتن سایر مسائل و شاید عدم اعتماد بروسها که محمد میرزا و قائم مقام را در روسیه نگهدارند ، قرار شد خسرو میرزا پسر دیگر عباس میرزا و محمدخان امیر نظام زنکبه بجای قائم مقام بعنوان هیئت رسمی برای پوزش بروسیه بروند - هیئت جدید از تبریز بقفقاز رفته ، روز ۱۵ ذی قعدة ۱۲۴۴



میرزا مسعود گرمرویدی انصاری

۱۸۲۸ م وارد تفلیس شدند و از آنجا بمعیت هیئت اولیه برای عذرخواهی عازم پترزبورگ گردیدند. تفصیل سفارت خسرو میرزا را (مصطفی افشار) که یکی از منشیان عضو هیئت بود، نوشته است. در این سفر نامه عدم توجه به میرزا مسعود بخوبی نمودار است. فقط در چند جا اسمی از او برده شده که یکی از آنها موضوع شرکت او در مجلس بال و دیگری نشستن در کالسکه هنگام عزیمت برای ملاقاتهای رسمی است. در این سفر، سررشته کارها بدست محمدخان امیر نظام زنگنه بود، و میرزا مسعود بیشتر سمت « مترجمی » و « انجام تشریفات » را داشت، و بدین لحاظ در پاره گساری، قمار و مجالس عیش نیز شرکت داشت. کاپیتان « مینیان » انگلیسی که در پترزبورگ بحضور خسرو میرزا رسیده و اجازه گرفت همراه هیئت او بایران بیاید، درباره میرزا مسعود نوشته است: « میرزا صالح و میرزا مسعود بقمار عشق مفرطی داشتند، و در یکی از منازل راه، در خانه یکی از نجبای روسیه بازی میکردند، و این روسی از آن تر دستها بود و این دوهرد بی تجربه حریف او نمیشدند... »<sup>۱</sup>.

**دوران وزارت**  
میرزا مسعود گرمرودی بدستور حاجی بوزارت امور خارجه

منصوب شد. بنا بنوشته حسین سعادت نوری، روسها درین انتصاب تأثیر فراوان داشتند: « ... میرزا مسعود گرمرودی که مردی زبان دان بود در اوایل زمامداری حاجی بفرمان ملوکانه و بطن قریب بیقین در اثر فعالیت عمال تزاری بوزارت خارجه منصوب گردید<sup>۲</sup> ». گرچه او در ربیع اول ۱۲۵۱ هـ با فشار روسها بوزارت خارجه منصوب شد و این عنوان با او بود، اما حاجی میرزا آقاسی که خود را بسیار عاقل و سیاستمدار می پنداشت اختیار تمام کارهای خارجی ایران را هم مثل سایر امور به خود منحصر کرده بود، چنانکه در اواخر صدارت او خارجیان تنها کسی را که برای گذرانیدن کارهای خود مرجع

۱- مجله بنما، سال ششم شماره ۸ ص ۳۱۸.

۲- تحقیق ارزنده « حاجی میرزا آقاسی » مجله بنما چهارمین مقاله ص ۳۵۸.

واقعی حساب می کردند، حاجی بود<sup>۱</sup>. و حاجی به امر محمد شاه در حقیقت وزیر خارجه ایران محسوب می شد و میرزا مسعود به عنوان وزیر اول خارجه و میرزا محمد علیخان به رسم نایب اول وزارت مزبور زیر دست وی کار می کردند.

با وجودی که حاجی میرزا آقاسی، میرزا مسعود را اسماً «وزیر دول خارجه» می خواند، با اینحال همیشه منتظر فرصت بود تا او را از دستگاه صدارت طرد کند، منتهی برای اینکه بهانه و اعتراض بدست رزوها ندهد، منتظر فرصت بود. تا اینکه در سال ۱۲۵۴ هـ. ۱۸۳۹ م که خیر مرگ «ویلیام چهارم» پادشاه انگلیس بتهران رسید، حاجی میرزا آقاسی به «فرهاد میرزا» که در غیاب محمد شاه با عنوان نایب الایاله (پکارهای مملکتی رسیدگی مینمود پیشنهاد کرد تا میرزا مسعود را برای عرض تسلیت بخراسان پیش «مکنیل» وزیر مختار انگلیس بفرستد. ولی وقتی میرزا مسعود بخراسان رفت، بدستور حاجی او را به «غوریان هرات» فرستادند و تا سال ۱۲۵۶ هـ. ۱۸۴۰ م در آنجا نگاهداشتند، و بجای وی میرزا ابوالحسن خان ایلچی را مأمور انجام کارهای وزارت امور خارجه کردند<sup>۲</sup>.

در سال ۱۲۶۲ هـ. ۱۸۴۵ م باردیگر میرزا مسعود بمقام وزارت امور خارجه رسید. در دوران دوم وزارتش کارهای این وزارت خانه مغشوش بود. ضیاء السلطنه همسرش همه کارها را قبضه کرده بود و حتی مهر وزارت را هم در خانه و نزد خودش نگهداشته بود. لیدی شیل همسر وزیر مختار انگلیس در کتاب خود می نویسد: «یکی از وزرای خارجه سابق ایران [منظور حاجی میرزا مسعود گرمرودی است] وقتی يك تن از هیئت نمایندگان انگلیس را در طهران به حضور طلبید تا سندی را در حضور او به مهر برساند، همینکه سند برای مهر حاضر شد هر قدر بی مهر وزیر گشتند نیافتند. پس از تفحص بسیار فهمیدند که مهر وزیر در وزارت خارجه پیش خانم وزیر مانده و خانم هم برای زیارت به حضرت عبدالعظیم رفته است<sup>۳</sup>.

۱- نشریه وزارت امور خارجه دوره اول شماره ۲.

۲- نشریه وزارت امور خارجه دوره اول - ایضاً امیر کبیر اقبال ص ۲۳۹.

۳- Lady Sheil, Glimpsos of Liff. P.145



بعد از مرگ محمد شاه و سلطنت رسیدن ناصرالدینشاه ذیقعد ۱۲۶۴ . م . ۱۸۴۸ م . امیر کبیر با وساطت ضیاء السلطنه او را در پست وزارت خارجه تثبیت کرد و در آخر ذیقعد او را با همین سمت به سفارتخانه های خارجی مقیم پایتخت معرفی نمود . ولی چون امیر میدانست که او قادر بانجام دادن کارهای وزارتخانه مزبور نیست ، میرزا محمد علیخان شیرازی را که تازه از سفارت حقوق العاده پاریس برگشته بود بعنوان نایب اول وزارت خارجه برقرار کرد . معیناً عملاً میرزا مسعود که پیر و ناتوان گشته و دوران عمرش سرآمده بود ، بهیچوجه قدرت نداشت که سیاست خارجی مملکت را اداره کند و حتی بملاقات سفرای خارجی برود یا آنان را ببیند . سال آخر عمر او را میتوان دوران هرج و مرج وزارت امور خارجه دانست . هیچیک از سفرای خارجی مقیم دربار وقت نمیدانستند که کارهایشان را بجمع قوامی رجوع کنند و خود میرزا مسعود نیز به علت بیماری و کهنوت نه چیزی می فهمید و نه میتوانست تصمیم بگیرد .

باوجود این در همین ایام میرزا مسعود فقط سفرای روس وانگلیس را میپذیرفت و به سایر سفرا بی اعتنائی میکرد . این رویه سبب شد که در روابط ایران و فرانسه تیرگی پیش آید و نامه های زنده ای مبادله شود . در آن زمان «کنت دوسارتر» سفیر فرانسه در تهران بود . او بر سر چند مسئله جزئی از جمله حمایت از خلیفه کاتولیک ها و اتباع فرانسه ، ندادن تمثال همایونی باو و اصرار در عقد معاهده تجارتي ، غالباً با وزارت امور خارجه ایران کشمکش داشته . حتی یکبار نشانی را که در عهد محمدشاه یعنی پنجسال آخر سلطنت این پادشاه باو داده شده بود ، بوزارت خارجه ایران پس فرستاد . او بارها دولت ایران را تهدید بقطع رابطه کرد و قبل از اینکه اقدام بدین عمل بکند نامه زیر را به امیر کبیر نوشت :

«جناب جلالت و نیالت نماباً کفایت و کفالت اتساباً فخامت و مناعت اکتساباً دوستان استظهاراً محبان اعتضاداً مشفقاً مکرماتاً . دیر روز عالیجاه میرزا عباس منعی این سفارت را نزد جناب وزیر دول خارجه روانه نمودم و مراسله ای به ایشان در باب دادن اعلام نامه

و فرمان خلیفه نوشتم. جناب معظم‌الیه نوشته مزبور را ضبط نکرده به عالیجناب، میرزا عباس پیغام داده بود که جناب جلالت مآب امیر کبیر را در این باب زحمت افزا شوند. مشارالیه خدمت جناب عالی مشرف شد در باب اعلام نامه و فرمان خلیفه مقرب الخاقان میرزا محمد علیخان را مأمور فرمودند که امروز صبح زود در خانه جناب وزیر دول خارجی حاضر شوند و نوشته مزبور را تمام نموده تسلیم نمایند و نیز دیروز عصری از جناب وزیر دول خارجی مراسله‌ای به دستدار رسید جواب آنرا هم نوشته امروز صبح زود بدصحابت مسیو بیکولا روانه خانه وزیر دول خارجی نمودم. بعد از سه ساعت معطلی مشارالیه مقرب الخاقان میرزا محمد علیخان<sup>۱</sup> که نیامد وزیر دول خارجی هم که احوال ندارد و اخذ نوشته نمی‌کند. جناب عالی میفرمائید این امور دخلی به من ندارد و باید با وزیر دول خارجی گفتگو و رفع و رجوع شود. وزیر دول خارجی که احوالی ندارد و اگر هم داشته باشد اخذ کاغذ نمی‌کند. مقرب الخاقان میرزا محمد علیخان هم که به کار نمی‌رسد. دستدار متحیر است که اولیای دولت علیه در این اوقات چه کنند. بالجمله نوشته مزبور را دستدار به جناب وزیر دول خارجی نوشته است. در آن توقع کرده است و خواسته است که همان نوشته را به نظر جناب عالی برساند و جناب عالی را از مراتب مسطور در آن اطلاع دهد. چون معظم‌الیه نوشته ندارد و او را بهیچوجه نمی‌توان ملاقات کرد آن نوشته را در جوف این مراسله روانه خدمت جناب عالی نمود که ملاحظه فرمائید و کسی را هم مأمور فرمائید که بی‌حالت معطلی اعلام نامه و فرمان خلیفه را به هر طوری که خود می‌خواهد بنویسد و به دستدار روانه دارد. دستدار بتنگ آمده است از بس که در این باب به جناب عالی و دیگران زحمت داده است چاره این سفارت سه هفته است معطل است اگر هم فی الواقع رائی در نوشتن اینها ندارد این همه معطلی صورتی ندارد. جواب صریح داخل کار سازی است. این رسم در هیچ دولت از دول روی زمین متداول نیست. دستدار زیاد از این نمی‌تواند صبر نماید و صبر کردن دستدار از محالات است. زیاد چه

۱- همان Nicoles مؤلف فرهنگ فارسی به فرانسه و تألیفاتی در باب بایه و شیخیه است.

۲- میرزا محمد علیخان شیرازی در این موقع نایب اول وزارت دول خارجی بود.

مصدع آید،

چون وزارت امور خارجه در آن موقع، کسی را که بتواند جواب صحیح به سفیر فرانسه بدهد در اختیار نداشت، سفیر فرانسه بعنوان اعتراض تصمیم بقطع رابطه و حرکت از ایران گرفت. امیر کبیر و شاه، اعتمادالدوله و میرزا شفیع را بسفارت فرانسه فرستادند تا از حرکت او جلوگیری کنند. ولی سفیر که مورد بی‌اعتنائی قرار گرفته بود در رجب ۱۲۶۵ - ۱۸۴۸ م از ایران رفت و سفیر انگلیس در تهران حافظ منافع اتباع فرانسه در ایران گردید.

در همین ایام حاجی میرزا مسعود نیز زندگی را بندودگفت و وزارت امور خارجه به نیابت بمیرزا علیخان شیرازی واگذار شد. نشریه وزارت امور خارجه ایران پایان دوران دوم وزارت او را ربیع الثانی ۱۲۶۵ - فوریه ۱۸۴۹ م می‌داند<sup>۱</sup>. ولی مرحوم اقبال مرگ او را در ربیع الاول ثبت کرده است<sup>۲</sup>.

<http://www.chrbayadkard.com>

۱- نشریه وزارت امور خارجه شماره دوم دوره اول.

۲- امیر کبیر ص ۲۳۲.

## عبدالله خان امین الدوله

در میان اسناد و مدارکی که از دوران سیاه سلطنت فتحعلیشاه باقیمانده است آنچه که در باره «سرنوشت کارخانه نوپریزی اصفهان» نوشته شده، بسیار جالب و شنیدنی و اسف انگیز است. در آن ایام رقابت فرانسه و انگلستان در ایران، بقدری شدید بود که طرفین از هیچگونه فعالیت تخریبی علیه یکدیگر دریغ نمیکردند و طبیعی است در این میان دودش تنها بچشم ملت ایران میرفت.

نامه‌ای که نایب السلطنه هندوستان به وزارت خارجه انگلستان درباره کارخانه نوپریزی نوشته آغاز مبارزه را اعلام میکند. در این نامه نایب السلطنه مینویسد:

«... از اصفهان اطلاع یافته‌ایم که هیئت اعزامی فرانسه بایران يك کارخانه نوپ سازی در این شهر تأسیس خواهد کرد. چون هیچگونه اطلاعی از این بابت دریافت نداشته‌ایم، نمیدانیم خبر تأسیس این کارخانه تا چه حد صحیح است. ولی آنچه که میتوانم بآن اذعان کنم اینست که خبر دهنده از اهالی اصفهان است و یا اطلاعات و اخبار دست اول دسترسی دارد و از طرفداران و دوستان ما میباشد. بنابراین خواهش میکنم که از فرانسه در این باره تحقیق شود...»

برای اینکه بدانیم در آنوقت ساختن کارخانه نوپ سازی و نوپریزی در اصفهان چقدر اهمیت داشته، قسمتهائی از گزارش کلنل «فابویه» یکی از افسران اعزامی دولت

فرانسه بایران را نقل میکنیم. فابویه که همراه هیئت ژنرال گاردان بود، در اول ماه نوامبر سال ۱۸۰۷ وارد ایران شد و روز ۴ دسامبر با توافق سایر فرانسویان بتهران رسید. هنگامیکه هیئت فرانسوی بایران آمد، ارتش ایران فقط سه دستگاه توپ داشت که شاه عباس کبیر آنها را از پرتغالیها گرفته بود و همچنین چند توپ کوچک از غنائم دوران جنگهای روس و ایران، در قلاع و سربازخانهها وجود داشت. فابویه درباره این توپ ها نوشته است که «توپ های مزبور را بالای دیوار برخی از قلاع روی خاک گذاشته و دور آنها را سنگ چینه بودند و هیچ يك از آنها پایه و تکیه گاهی نداشت. یگانه توپی که سربازان می توانستند آنرا حرکت دهند در دربار شاه مستقر بود و نیروهای ایران آنرا از روسها گرفته بودند. این توپ بیچاره همه جا همراه شاه در حرکت بود و شاه آنرا بسیار دوست میداشت. بطوریکه حتی یکروز آنرا زیر چادری جا دادند و شاه با آن نشانه روی کرد و گلوله اش درست به هدف خورد.»

فابویه در گزارش های نظامی خود شرحی هم از زنبورك و زنبورك خانه میدهد: «زنبورك نوعی توپ بوده که لوله بسیار کوتاهی داشته و گلوله های کوچک در آن میگذاشتند. هر يك از این گلوله ها نیم لیور (۲۵۰ گرم) وزن داشته و سربازان در موقع حمل زنبورك آنرا بر پشت استر یا ستر می بستند و بهمان اندازه که اثر گلوله آن قطعی نبود، تیررس آنها کم بود. در زنبورك خانه ایران فقط ۱۵ توپچی که بهیچوجه اطلاعات فنی و نظامی نداشتند خدمت میکردند.»

پس از آنکه ژنرال گاردان هیئت نظامی همراه خود را بشاه معرفی کرد، کنل فابویه را مأمور ساختن کارخانه توپریزی در اصفهان ساخت تا توپخانه منظمی برای ارتش ایران تدارك نماید. فابویه از شاه اختیارات تام خواست و فتحعلیشاه سرانجام در ژانویه ۱۸۰۸ - ذی قعدة ۱۲۲۲ - اختیارات لازم را باو داد. در موافقت نامه ای که بین وی و هیئت ژنرال گاردان امضاء شد، مقرر گردید که در مقابل اعتبار و دستمزد کارگر و اشیائی که حاکم اصفهان بلاعوض در اختیار فابویه میگذازد وی سالی پنجاه عراده توپ کامل با همه وسائل و شبیه به همان توپ روسی که از نظر فتحعلیشاه عزیز و مقدس

بود تحویل دهد. گزارشهای نظامی قابویه حاکیست که وی از روزهای اول فوریه ۱۸۰۸ زبحه ۱۲۲۲ در اصفهان بوده است<sup>۱</sup>.

قابویه در اصفهان بکلی تنهاو بی کس بوده و از اطرافیان خویش همواره مینالیده است. نصاری اصفهان نیز که ممکن بوده است با او محشور باشند، بقول خود او سوداگران ناکسی بودند که از همه کشورهای آمده بودند یا اراضی که اگر با او نزدیک می شدند برای سودجویی بود و اگر با او تعلق میگفتند از او توفعی داشتند. در نامه‌های کد قابویه به پدرش نوشته می گوید چندین بار خواسته اند هدایای گرانبها با او بدهند ولی او رد کرده است، زیرا یا برای کارهایی بوده است که می باید بکند و یا برای کارهایی که نباید بکند. بهمین جهت همیشه ناچار بوده است کسانی را که با او رجوع می کرده اند بخشونت از خود براند.

کشیشهای نصاری هم که در آنجا بوده اند بیش از دیگران مورد احترام نبوده اند. خلیفه ارمنیان تنها در فکر نفع خود بوده و کشیشانی که زیر دست او بوده اند زندگی آنها چنان با اخلاق منافات داشته است که بهتر است از آن سخن نگوئیم. یگانه کشیش کاتولیک اصفهان پرژوزف<sup>۲</sup> «می خواره پیر حقیری» بوده است. قابویه هفته‌ای دو بار او را مهمان می کرده و هر روز یکشنبه برای نماز پیش او میرفته، ولی در نظرش احترامی نداشته است.

۱- قابویه درباره مردم اصفهان که در آن زمان بسیار پریشان و تنگ دست بوده اند می نویسد: «... تنها سه چهار نفر هستند که مال این مردم را می ربایند و اینها بیچارگانی هستند که نتوانسته اند از این شهر بروند و گرنه هر کس توانسته جان و مال خود را از دست اینها بدر برده است. من کاخهای بسیار بزرگه آینه پوش دیده‌ام که هنوز قسمتی از نقاشی های آنها باقیست و چون با چکمه در آنجا سیر می کردم چندین دستار بر مرا لعنت می کردند که قصر های شاهان را آلوده می کنم. بازارهای بسیار بزرگه دیده‌ام که مملو از متاع مردم صنعتگر هنرمند بوده و امروزه تنها قدری میوه در آنهاست و جز آن چیز دیگری نیست. اگر مدتی درین جا بمانم حتماً چهره من از غم و حسرت چین بر خواهد داشت زیرا که گرداگرد خویشان جز مردم مسکین کسی را نمی بینم...»

فابویه در نامه‌های متعددی که از اصفهان بکسان خود نوشته از مردم این شهر بدگویی فراوان کرده و میگوید که اعیان شهر همواره بایمان برکنایه و استعززه و میالفت و عراق باو سخن می‌گفته‌اند ، نزد او می‌رفته‌اند ، قلیان می‌کشیده‌اند و تحفه و هدیه بسیار برای او می‌برده‌اند ، ولی درحقیقت او را فریب می‌دادند و می‌کوشیده‌اند او را از پیشرفت کارش مانع شوند. به‌علاوه شخصی بنام اصلان خان که بعدها دستیار و درست وفادار او شد نیز از جمله کسانی بود که در یادداشت‌های فابویه از او ببنیکی یاد شده است . اصلان خان گاهی رگ فابویه را میزد و گاهی نیز وی را تنقیه میکرد !! و بقدری باو نزدیک بود که هرگاه فابویه باسر برهنه از منزلش خارج میشد، اصلان خان باو پرخاش میکرد و کلاه بسرش میگذاشت .

در ابتدای ورود او باصفهان عبدالله خان امین الدوله پسر نایب حکمران اصفهان نیز با او خصوصیت و معاشرت داشت . عبدالله خان پسر حاج محمد حسین خان امین - الدوله اصفهانی است که در آن هنگام وزیر مالیه فتحعلیشاه و حکمران اصفهان بود و فرزند خویش را جانشین خود کرده بود.

چون در فرمان فتحعلیشاه قید شده بود که همه مخارج کارهای توپسازی فابویه باید از محل مالیات اصفهان تأدیه شود، حاج محمد حسین خان صدراعظم اصفهانی و عبدالله خان امین الدوله بتدریج نسبت باو کینه ورزی آغاز کردند و عبدالله خان در صدور برآمد تا او را نابود کنند. از اینرو، مقامات محلی نخست فابویه را در عمارت حکومتی اصفهان منزل دادند و برای کارهای فنی کاروانسرائی را در اختیار او گذاشتند که طبعاً بمنظور توپسازی ساخته نشده بود ، بعد فابویه اختیار داده شد که کارگرانی را که لازم دارد خودش انتخاب کند ، ولی در مدت چند هفته‌ای که از ورود او باصفهان گذشت ، کمک مأموران دولتی بهمین کارها ختم شد. فابویه می‌بایست توپ بریزد و آنها را تراش بدهد و سوراخ کند و پایه و صندوق برای آنها بسازد و برای اینکار نه تنها هیچیک از ماشین‌های ساخت اروپا در اختیار او نبود، بلکه ساده‌ترین وسائل را نیز در دسترس نداشتند و کارگرانی که با او بودند نمیتوانستند این وسائل را آماده کنند . در این شرایط

فابویه از آنجا که در دوران کودکی در ولادتگاهش واقع در «پوناموسون»، از نجاری بنام «پیرون» فن تراشکاری را آموخته بود، از اینرو ابتدا با دست خود یک «گلکش» و یک «ته» و یک چرخ تراش ساخت و سپس کارگران را واداشت تا از کار او تقلید کنند و چند چرخ تراش و گلکش بسازند. او برای محل کارخانه شخصاً طرح و ساختمانی را ریخت و با کمک بنایان اصفهانی بنایی محکم و زیبا ساخت.

وقتی که با کوشش بسیار توانست چرخ دنداندار بسازد و آنها را بایکدیگر سوار کند، مردم شهر اصفهان دسته دسته میآمدند و با حیرت این اختراع مهم را که با کمک آن حرکت افقی تبدیل به حرکت عمودی میشد، تماشا میکردند. گرچه عبدالله خان امین الدوله نیز بتمشای چرخ اختراعی او آمد، ولی سایر کارگزاران همچنان منکر هنر فابویه بودند و همگی عقیده داشتند که او کاری از پیش نخواهد برد.

معهذا فابویه با ساختن قالب گلی برای شش لوله توپ، مقدمات کار خویش را فراهم کرد. ولی مشکل کار او عدم وجود کوره های ذوب آهن و مس و مفرغ بود.

فابویه در صدد برآمد از کوره های کهنه انگلیسها که در اصفهان ساخته بودند استفاده کند، و با مختصر تغییراتی که در کوره ها داد محتوی آنها را آماده ذوب کرد. ولی مشکل مهمتر او تهیه مفرغ بود. او احتیاج بمس و قلع داشت و لذا به عبدالله خان امین الدوله مراجعه کرد. عبدالله خان چند هفته او را معطل نمود ولی وقتی با سماجت وی مواجه شد با افراد چماقدار خود دستور داد تا هر چه دیگر مسی در اصفهان است از خانه های مردم جمع کنند و آنها را بکارخانه توپریزی ببرند. فردای آنروز مردم شهر با چشمان اشک آلود دیگرهای خود را بکارخانه آوردند. فابویه از این منظره چنان متأثر شد که مردم را با دیگرهایشان برگردانید و خود ناسزاگویان نزد نایبالحکومه رفته باو گفت «همین امروز بطهران میروم و مخالفت تو را با ساختن توپ بشاه اطلاع میدهم».

عبدالله خان از این تهدید مرعوب شد و فردای آن روز چند شمش مس برای توپسازی بکارگاه فابویه فرستاد. و کلنل فرانسوی هماندم آنها را وارد کوره ها کرده و مشغول ریختن لوله توپ شد. کوره ها یک شبانه روز مشغول ذوب کردن مس بودند



ولی هنگامیکه دقیق باز کردن کوره ها فرار سید، کارگران اصفهانی از دیدن فلز گداخته هراسان شده از همکاری با او امتناع کردند و ناچار وی اهرمی بدست گرفته و باد و ضربت سخت چکش راه را باز کرد و فلز گداخته از آن بیرون ریخت .

سرا زیر شدن این مایع سوزان فابویه را از پا در آورد و او بزعمین افتاد. کارگران تصور کردند که مرده است بلافاصله مراتب را بحاکم اطلاع دادند . عبدالله خان که از خبر مرگ او خوشحال شده بود با عده ای از اعضاء دولت و مردم اصفهان چون به کارخانه رسید، ناگهان مشاهده کرد که فابویه با شکافتن در کوره ها همه قالب ها را پراز مواد گداخته کرده است.

فابویه مینویسد «فریاد باریک الله و ماشاء الله کارگران فضا را پر کرده بود و در ضمن عده دیگری از ترس فریاد میکردند و عده ای نیز با چشمان از حلقه در آمده بکلام خیره شده بودند...» فابویه سپس شرح میدهد که چگونه برای سوراخ کردن لوله های توپ گرفتار مشکل شده و سه ماه برای تهیه مته ای که لوله ها را سوراخ کند ، فعالیت کرده است بهر حال وقتی که او اعلان کرد که با مته ها و افزارهای که ساخته تنگه های عظیم مفرغ را دو نیم خواهد کرد و لوله توپ خواهد ساخت همه با او میخندیدند و گویا خود او نیز در یادداشت هایش شك داشته که موفق شود . زیرا در آغاز کار ابرازی که ساخته بود مقاومت نیاورد و از هم پاشیده بود و او بخاطر آنکه کارش خراب نشود؛ کارگران را مرخص کرد و تنها دو تن را نگاه داشت و سر انجام پس از چند روز عیب را پیدا نمود .

اما باز هم در موقع کار متوجه شد که دستگاههای ساخته شده عیوبی دارد ولی با پشتکاری سابقه ای آن عیوب را هم رفع کرد، در دومین هفته ای که کار تراش لوله ها را دنبال میکرد متوجه شد که خرابکاریهایی در دستگاه او روی میدهد . دانشمند فقید سعید نفیسی درین باره مینویسد «... متأسفانه میدیده است که برخی از کارگران عمدی داشته اند که باو خیانت کنند و مانع از پیشرفت کارش باشند و حتی بی برده است که از خارج بکارگران وی پولی میداده اند که نگذارند پیشرفت کند . چیزی که برای

وی بسیار ناگوار بوده اینست که سرانجام کشف کرده محرک این خیانت های پی در پی عبدالله خان نایب الحکومه و اصلاخ خان رئیس توپخانه بوده اند. پیداست که حال روحی و شدت تأثرویی در برابر این اوضاع چگونه ممکنست بوده باشد. ناچار می بایست با این خیانتها بازرد و بسوزد.

در ماه ژوئن آن سال (ربیع الثانی ۱۲۲۳) روزی متوجه شده است که يك یا چندتن شبانه بکارخانه رفته و یکی از ابزارها را ناقص کرده اند و بهمین جهت ناچار شده است، از آن پس شب و روز در کارخانه بماند و برای همین کار از دارالحکومه بیرون رفته و در صحن کارخانه چادر زده است و در ضمن کارگران و توپچیانی را که بآنها اعتماد نداشته از آن محوطه بیرون کرده و به احمدخان نام، افسری که زیر دستش بوده مأموریت کشیک کارخانه را داده است تا کس دیگری اجازه وارد نشود...<sup>۱</sup>

در تأیید آنچه که دانشمند فقید سعید نفیسی نوشته است، سندی در باب گانی حکومت هند وجود دارد که توطئه و خرابکاری در کارخانه توپریزی ایران در اصفهان را، در آن تاریخ ثابت میکند.

این گزارش را یکی از مأموران انگلیسی مقیم اصفهان که جاسوس و خبیر چین شرکت هند شرقی بوده به بمبئی فرستاده است:

۲۱ جون ۱۸۰۸ از اصفهان به بمبئی.

جناب جلالتماب ویلیام استل بالقابه.

آقای محترم مفتخرم باطلاع جناب عالی برسانم که کارخانه توپریزی کاپیتان فابویه با همه اشکالاتی که در تأسیس و ساختمان آن وجود داشت بکار خود ادامه میدهد. عالی جناب عبدالله خان نایب الحکومه اصفهان سعی فراوان داشت تا از کار فابویه جلوگیری نماید و حتی بترغیب او چندتن از کارگران خدمت ویرا ترك گفتند و با دستمزدهائی که شخصاً بآنها پرداخته موفق شدند، اشیائی را که هفتها برای ساختن آنها زحمت کشیده بودند خراب کنند. نایب الحکومه سعی داشت فابویه را از استفاده از کوره هائی

که تجار انگلیس قبلاً ساخته بودند منع کند، ولی اوباکمک دو نفر از توپچیان و احمد خان که زبردست اصلاصان خان رئیس توپخانه کار میکرد، کوره‌ها را متصرف شد. بموجب دستوری که قبلاً دریافت کرده بودم، مبلغی بعنوان مقرری به اصلاصان خان دادم و موفق شدم او را با خود همراه کنم. عبدالله خان نایب الحکومه نیز بمن کمک فرادانی میکند. هنوز دستوری درباره ورود هیئت اعزامی بدربار شاه دریافت نکرده‌ام. منتظر وصول دستور میباشم.

مفتخرم آفاکه خدمتگزار صمیمی شما هستم. داوید ویلسن<sup>۱</sup>

ایجاد کارخانه توپ ریزی در اصفهان که به ابتکار ژنرال گاردان و تلاش همه جانبه کاپیتان فابویه فرانسوی انجام گردید، در آن موقع اهمیت سیاسی و نظامی بسیاری داشت، دولتی که نمیخواستند ایران دارای نیروی نظامی قابل باشد، تلاش فراوانی برای نابودی کارخانه بعمل می‌آوردند.

از یکطرف روسها وحشت داشتند که در جنگهای آینده، این توپها مانع پیشرفت آنها بشود و از طرف دیگر انگلیسها میترسیدند که با این توپها لشکریان ایران بتحریک و کمک ناپلئون بمرزهای هندوستان بتازند. بهمین جهت عمال هر دو کشور سعی داشتند از تأسیس کارخانه توپ ریزی جلوگیری کنند. انگلیسها که در اصفهان عمال و عوامل زیادتری داشتند در خرابکاری کارخانه از روسها جلوتر بودند. دانشمند فقید سعید نفیسی بنقل از گزارشهای فابویه مینویسد: «... از گزارشهایی که فابویه درین زمیند داده صریحاً برمیآید که عبدالله خان نایب الحکومه اصفهان پسر حاج محمد حسین خان امین الدوله اصفهانی حکمران اصفهان و وزیر مالیه دربار فتحعلیشاه آلت اجرای این مقاصد ناروا و پست بوده و نه تنها کارگران را تحریک نمیکرده است که کار نکنند و وسائل لازم را از میان ببرند و کار شکنی و اختلال کنند، بلکه بوسائل نامشروع دیگر هم دست میبرده است.

۱- بنظر میرسد داوید ویلسن یکی از عوامل اطلاعات و جاسوسی شرکت هند شرقی

یا دولت انگلیس در اصفهان بوده.

از آنجمله مرتباً از بی‌لیاقتی و بی‌اطلاعی فابویه بفتحعلی شاه گزارش میداده و میکوشیده است کاری بکند که او را از اصفهان احضار کند.<sup>۱</sup> با اینکه در کار پیشرفت کارخانه و ساختن توپ همه‌گونه خرابکاری میشد، فابویه با جدیت بکارش ادامه میداد. اما ناگهان عبدالله خان امین‌الدوله از تحویل چوب، زغال، مس و لوازم دیگر وحتى دستمزد کارگران باو خودداری نمود و کارگران اودسته جمعی اعتصاب کردند.

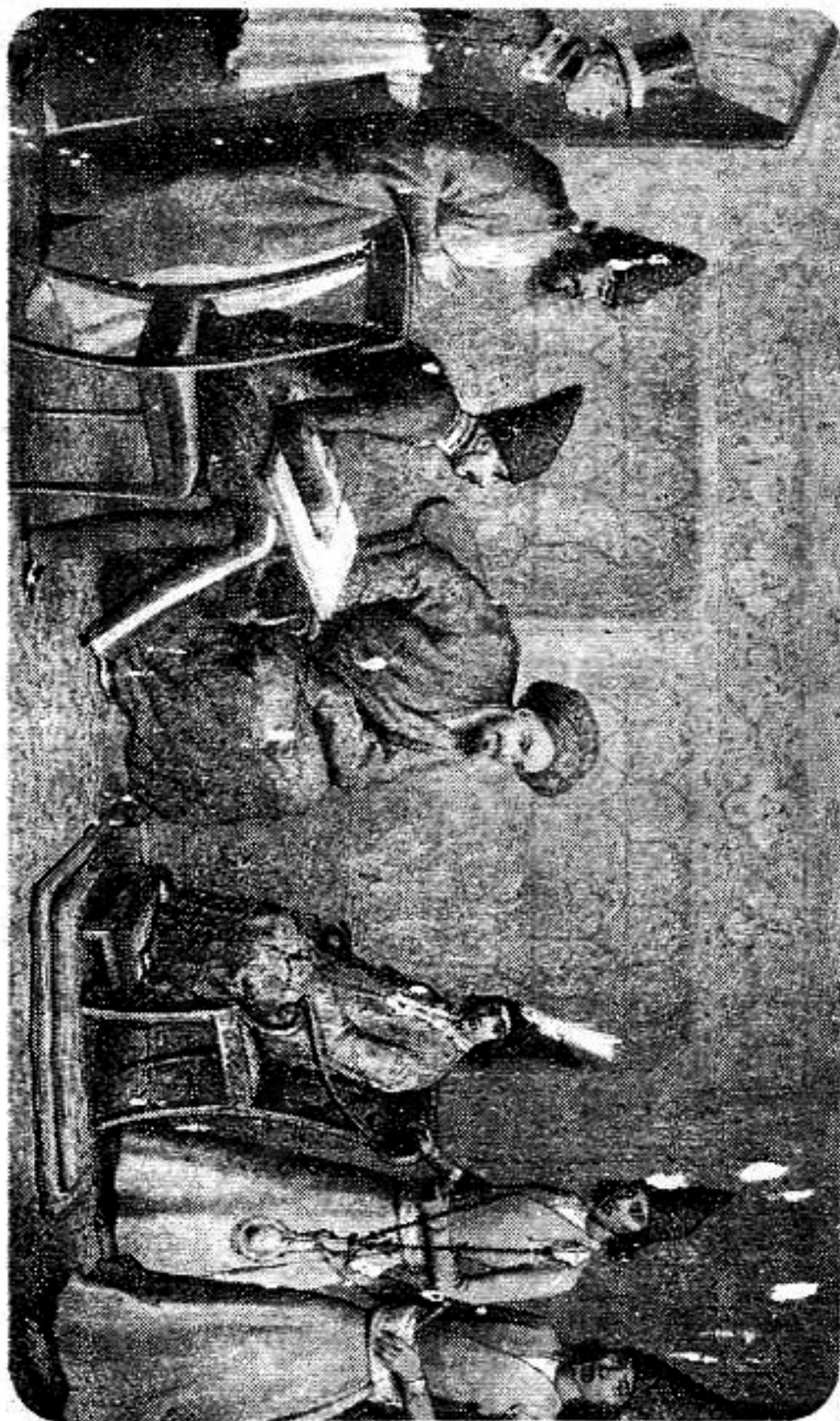
درایتموقع حاج محمد حسین خان صدراصفهانی پدر عبدالله خان که حکمرانی اصفهان اسماً با او بود به اصفهان آمد. فابویه امیدوار بود که وی مانند پسرش رفتار نخواهد کرد. بهمین جهت بدیدن او رفت و گله و شکایت فراوان از عبدالله خان کرد. حاجی محمد حسینخان او را بشام دعوت کرد و ضمن استمالت و دلجوئی به او گفت: «عبدالله بچه است و از این کارها سر درنمی‌آورد، خودم ترتیب کارها را میدهم، اما سه هفته گذشت و نه از پرداخت دستمزد عقب افتاده کارگران خبری شد و نه از لوازم کار، و تنها کمکی که به او شد ارسال ۱۹ خربوزه بعنوان تحفه حاکم بود!»

فابویه برای اینکه مردم را علیه حکمران تحریک کند، درهای کارخانه را باز کرد و بمردم خبر داد که برای مشاهده توپهای ساخته شده و همچنین ریختن شش توپ جدید روزها بکارخانه بیایند.

درایستوقت فقط دوکارگر در کارخانه باقی ماندند که فابویه دستمزد آنها را شخصاً میپرداخت. مردم اصفهان وقتی چشمشان به لوله‌های توپ و کوردها افتاد، داوطلب شدند که بدون دستمزد در کارخانه کار کنند. وقتی این خبر به حاجی محمد حسین خان رسید، پیغام فرستاد که با فابویه مانند فرزند خود رفتار خواهد کرد و عنقریب هرچه لازم دارد برای او خواهد فرستاد، ولی فابویه فرستاده او را از در کارخانه بیرون کرد.

سرا انجام حاجی محمد حسین خان روز ۲۴ ژوئیه ۱۸۰۸ ( ۳۰ جمادی الاول

<http://www.chebayadkard.com>



سولتيكف نقاش روسي در حال كشيدين قابلو ناصر الدين ميرزا وليعهد

۱۲۲۳) بکارخانه آمد. فابویه بالحن جدی و حتی خشن با او صحبت کرد و گفت مصمم است تا ۱۵ روز دیگر بتهران برود و ماجرا را با فتحعلیشاه در میان بگذارد و سپس بفرانسه برگردد. وزیرعالیه فتحعلیشاه ظاهراً از تصمیم فابویه وحشت کرد و روز بعد، هم دستمزد عقب افتاده و هم وسایل کار برای فابویه فرستاد.

در روز پانزدهم ماه اوت ۱۸۰۸ - ۲۲ جمادی الاخر ۱۲۲۳ - بمناسبت جشن ولادت ناپلیئون ، فابویه در اصفهان همه توبهائی را که ساخته بود بسدا در آورد و با آنها شلیک کرد . بدینگونه رسماً اعلان کرد که کارخانه وی محصولش را بیرون داده است . در ضمن جشنی نیز در کارخانه منعقد ساخت ، عده ای از اعیان شهر را دعوت کرد و پرژوزف در حضور آنها مراسم دینی را بجا آورد . در آن مجلس جشن ، تا نیمه شب فابویه با مردم اصفهان درباره مفاخر کشور خود سخن گفت و شرحی از تمدن فرانسه و مساوات در میان مردم و عدالت مطلق و اینکه هر کس در آنجا بواسطه لیاقت بهر مقامی میتواند برسد ، بیان کرد و پیداست که این مجلس جشن بیسابقه چه اثری ممکن است در میان مردم اصفهان در آن روز کرده باشد .

فابویه چنان نسبت به زبردستان و کارگران خود تقوون کلام بهم زده بود که در غیبت وی هم کار معطل نمی ماند . چنانکه در پایان ماه اوت ۱۸۰۸ - رجب ۱۲۲۳ - که وی سخت بیمار شد ، در مدت بیماری وی خیلی بکار وارد نیامد . او پیش از یکماه بستری بود و تب سخت می کرد و در این مدت معالجات وی پرژوزف و میرزا اسمعیل طبیب اصفهانی بودند .

در آغاز ماه اکتبر همان سال - شعبان ۱۲۲۳ - فتحعلی شاه به فابویه فرمان داد بیست عراده توپ را که تازه ساخته بود، بطهران بفرستد . وی ژنرال گاردان را از این فرمان باخبر کرد ، و بآجله مشغول ساختن بقیه توبهائی که از او خواسته بودند شد . فابویه با ساختن چرخهای بسیار محکم و خیلی سبک که اسبها بتوانند آنها را بکشند ، توبهها را آماده حمل بتهران کرد . او سرگرم ساختن چرخها بود که در پایان ماه نوامبر ژنرال گاردان وی را بتهران احضار کرد .